

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

سلسلہ مجلسات برای امامت

فصل اول: روای و کتابت امامان

مصطفی امینی خواہ / سال ۱۴۰۲



سلسله جلسات با موضوع برای امامت
فصل اول: رویاروی ناامان - جلسه سوم

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا و نبينا ابى القاسم المصطفى محمد و آله الطيبين
الطاهرين و لعنة الله على القوم الظالمين من الآن الى قيام يوم الدين.

در برابر ناامان

جمع بندی بحث دو جلسه قبل این می شود که حضرت زهرا (سلام الله علیها) در برابر کسانی که ادعا داشتند که می توانند امام باشند، قرار گرفتند که ما از این مدعیان به ناامان تعبیر کردیم و ناهلانی که اهلیت امامت نداشتند و ناامان بودند.

فاطمه زهرا (سلام الله علیها) رویاروی این ها شد و در برابر این ها قرار گرفت و اولاً تلاش حضرت برای این بود که امام حاکم باشد. اگر نشد، مرحله دوم، ناامان حاکم نباشد و اگر هم نشد، مرحله سوم این است که ناامان ولو حاکم هم باشد، ولی برای مردم معلوم باشد که او کیست و چه کاره است و معلوم شود که او ظالم است، افشا و رسوا شود.

این سه مرحله ای بود که مدنظر مبارک صدیقه طاهره بود و بذل جان کرد، جان مقدسش را این وسط تقدیم کرد که این سه مرحله اتفاق بیفتد.

درست است که حاکمیت امام محقق نشد، درست است که حاکمیت ناامان هم خراب نشد، ولی لاقلاً برای تمام تاریخ و نه فقط مردم زمان خودش، معلوم شد که او سرناسازگاری با ناامان داشت و ظالم را برای طول تاریخ معرفی کرد که این ها ظالم بودند و اهلیت نداشتند.



قرآن فرموده است: **لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ**^۱ که ظالم امام نمی‌شود، امامت به ظالم نمی‌رسد. این نکته اول بحث است.

نکته دوم، چون امشب جلسه پایانی این جلسه است که محضر عزیزان هستیم و باید یک جمع‌بندی داشته باشیم، کمی ممکن است بحث امشب ما جنبه درسی و کلاسی پیدا کند که البته خدا را شکر، عزیزان همه اهل فضل و فهم هستند و سعی می‌کنیم بحث خیلی خسته‌کننده هم نباشد، ولی باید جلسه را به یک جمع‌بندی برسانیم.

مخاطبان فاطمه (سلام الله علیها)

مطالب زیادی هست و نکاتی که به ذهن حقی‌رسید و یادداشت کرده‌ام خیلی زیاد است و امیدوارم که امشب بشود این مطالب را مطرح کنیم، مطالب خیلی مهمی است. ان شاء الله خود صدیقه طاهره هم عنایت و توجهی بفرمایند که مطلب همان‌طور که مدنظر خودشان هست، ارائه بشود.

نکته دوم در مورد کاری است که حضرت زهرا برای این عملیات رسواسازی و بیان این‌که این ناامانِ ظالم به‌ناحق در این مسند نشسته‌اند، کردند این بود و با سه طایفه و گروه مواجه بودند. گروه اول، خود این ناامان بودند و خود این مدعیان امامت بودند و خود کسانی بودند که حکومت و حاکمیت را غصب کرده بودند.

گروه دوم، خواص، نخبه‌ها، افراد تأثیرگذار در جامعه، افرادی که رأیشان کلیدی است و جایگاهشان کلیدی است و حرفشان در مردم اثر دارد. گروه سوم، عموم مردم و عوام مردم بودند.

حضرت زهرا با گروه و طبقه حاکم، با ناامان چه برخوردی داشتند؟ حضرت می‌خواستند عیان کنند که این‌ها ظالم هستند و جاهل هم هستند. چون قرآن هم می‌فرماید کسی که اهلیت برای این‌که امانت امامت را به او بسپارم ندارد، **ظَلُومًا جَهُولًا**^۲ است. یعنی انسانی است که ظالم است و جاهل است. این دو مورد خیلی مهم است.

۱. **وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ** (سوره بقره، آیه ۱۲۴).

۲. **إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا** (سوره احزاب، آیه ۷۲).



سلسله جلسات با موضوع برای امامت فصل اول: رویاروی ناامان - جلسه سوم

فاطمه زهرا این آیه را اول برای خود این حاکم‌ها که شما اهلیت ندارید، شما هم ظالم هستید و هم جاهلید، به رخ کشید. چطوری این را نشان داد؟ موضوع غصب فدک را طرح کرد. غصب فدک، از قبیل مسئله ارث نبود. پس چرا حضرت زهرا مسئله ارث را پیش کشید؟ تک تک این مباحثی که یک کلمه یک کلمه می‌گوییم و رد می‌شویم، هر کدام ده‌ها جلسه بحث است، خیلی سریع عرض می‌کنم که ان شاء الله امشب به نکات مهم‌تری برسیم. فدک، هدیه پیغمبر اکرم به حضرت زهرا در دوران زندگی پیغمبر بود.

فدک هدیه یا میراث؟

پیغمبر در قید حیات بودند و زنده بودند که فدک را به حضرت زهرا تحویل دادند و در دوران زندگی پیامبر، حضرت زهرا از این باغ فدک استفاده می‌کردند. اصلاً این نبود که پیغمبر از دنیا بروند و مالک این باغ باشند و حالا قرار است این باغ ارث برسد و الآن سر مسئله ارث دعوا است. عزیزان توجه دارند؟! متعلق به حضرت زهرا، در زمان حیات پیامبر بود. اما چرا حضرت زهرا بحث ارث را پیش کشیدند؟ این‌ها خیلی شاهد خوبی است برای اینکه حضرت زهرا دنبال این زمین و باغ و این‌ها نبود، دنبال نشان دادن جایگاه افرادی بود که به ناحق نشسته‌اند و این را می‌خواست نشان بدهد و نمی‌خواست زمینش را بگیرد. می‌خواست نشان بدهد که این‌ها هم ظالم‌اند و هم جاهل‌اند. اگر قرار بود فدک به فاطمه زهرا برسد، با یک روش قطعی‌ترین مدلی بود که می‌توانست برسد. یعنی روی هر چیزی اگر شک و شبهه می‌کردند و حرف می‌آوردند، روی یک چیزی نمی‌توانستند بحث بیاورند و آن هم ارث بود. به خاطر همین حضرت زهرا (س) غصب ارث را مطرح کردند. وگرنه اصلاً ماترک پیامبر نبود و این طور نبود که تا روز آخر حیات پیامبر این متعلق به پیامبر باشد و حالا که از دنیا رفته‌اند بحث تقسیم ارث و میراث است. نشانه‌های فراوانی هم دارد.

سال گذشته بنده ایام فاطمیه در جلساتی این مطلب را عرض کردم و الآن فقط یک اشاره می‌کنم. نشانه‌های فراوانی دارد که اصلاً فدک، ارث نبود. به خاطر این که یک طرف سهم الارث فاطمه زهرا بود، یک طرف دیگر دختر ارث می‌برد، دیگر چه کسی ارث می‌برد؟ همسر. چند نفر از همسران پیامبر در قید حیات هستند، بعضی‌هایشان با فاطمه زهرا دشمنی دارند که من اسم نمی‌آورم و شماها خودتان می‌شناسید.

یکی از این‌ها حرفی از این نزدند که فدک ارث ما هم هست. وقتی فدک را گرفتند، پدران دو نفر از همسران پیامبر فدک را گرفتند و قاعدتاً این‌ها باید می‌گفتند سهم ارث ما را هم بدهید. ما همسر پیامبر هستیم و یک‌هشتم از ارث به ما می‌رسد. یکی از همسران پیامبر حرف از ارث نزدند در حالی که در اینجا منفعت داشتند، معلوم می‌شود که هم این‌ها می‌دانستند که غصب فدک، غصب ارث نیست. ارثی نبوده که بخواهد به این‌ها برسد.



سلسله جلسات با موضوع برای امامت فصل اول: رویاروی ناامان - جلسه سوم

چرا فاطمه زهرا دست روی ارث گذاشتند؟ برای اینکه بفهماند نهایت چیزی که قرار است به من برسد این است که ارث بشود، پیغمبر هدیه کرده، شما می‌گویید قبول نیست، شاهد نداری، تا حالا استفاده می‌کردم می‌گویید به ناحق استفاده می‌کردی، مال تو نبوده و مال پیغمبر بوده، این‌ها را که نمی‌توانم اثبات کنم، ولی نهایت امر این است که این مال پیغمبر بوده، در این که بحثی ندارید، مال پیغمبر بوده و حالا پیغمبر از دنیا رفته، ارث که به من می‌رسد. این حداقل چیزی است که در مورد فدک می‌شود فرض کرد که ارث من باشد. این که قطعی است و حرفی روی آن نیست، ارث من را بدهید. برگشتند و گفتند ما یک وقتی در خلوت از پیغمبر شنیده بودیم که پیغمبر فرمود: ما انبیاء ارث به‌جا نمی‌گذاریم.^۳

باز فاطمه زهرا فرمود^۴ آیا می‌شود پدر من که پیغمبر است، با تمام این کلماتی که به‌عنوان قرآن گفته و از جانب خدا آورده، می‌شود این پدر حرف‌هایی را به‌عنوان قرآن از خدا بگوید و بعد بیاید و در خلوت و به‌صورت درگوشی با شما یک چیزی از خودش بگوید که این غیر قرآن و ضد قرآن باشد؟ مگر می‌شود؟! می‌شود کلماتی را بگوید و اظهار کند این‌ها را خدا به من گفته و شما بنویسید در قرآن بگذارید، به‌عنوان قرآن بخوانید و بعد درگوشی به یکی از شماها، به کس دیگری هم نگفته، همین دو نفر که الآن ادعای امامت دارند شنیده‌اند که پیغمبر به ما گفته، ما انبیاء ارث به‌جا نمی‌گذاریم. مال و منالی به‌جا نمی‌گذاریم و اگر چیزی هم از ما بماند علم است.

می‌شود پیغمبر در قرآن از قول خدا یک چیزی را بگوید و بعد درگوشی از قول خودش یک چیز دیگری ضد قرآن بگوید؟ این که نمی‌شود. با عقل هر آدمی که یک کمی عقل داشته باشد، این حرف سازگار نیست. نمی‌شود خودش ضد قرآنی که از جانب خدا نقل کرده حرف بزند. از طرف دیگر، چیزی که از خدا به‌عنوان قرآن نقل کرده این است، در اسلام آیات فراوانی داریم که فرموده^۵: پدر برای فرزند ارث به‌جا می‌گذارد، من مسلمانم و پدرم هم مسلمان بود، آیه هم هیچ گروهی را بیرون نکرده است، نگفته مسلمین غیر کسی که پیغمبر باشد، آیه این را نگفته است.

۳. قَالَ: إِنَّا مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ لَا نُورِثُ مَا تَرَكَنَاهُ صَدَقَةٌ. (قمی، تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۵۶).

۴. أَفَخَصَّكُمُ اللَّهُ بِأَيَّةٍ آخِرَ آيَاتِ مِنْهَا؟ (خطبه فدکیه)

۵. يُوَصِّيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثَى... (سوره نساء، آیه ۱۱).



سلسله جلسات با موضوع برای امامت فصل اول: رویاروی ناامان - جلسه سوم

از آن طرف هم آیات دیگری در قرآن هست که می‌گوید^۶ پیغمبر خدا به نام حضرت داوود برای سلیمان ارث گذاشت و آنجا هم قید نکرده که یعنی علم و این‌ها، صراحتاً گفته سلیمان از داوود ارث برده است.

حضرت زکریا هم گفت^۷ خدایا به من فرزندی بده که از من ارث ببرد، وارث من باشد، آنجا هم که قیدی نزده و ارث است. قرآنی که حرف خدا است و پدرم آن را از جانب خدا گفته، گفته که انبیاء ارث برجای می‌گذارند و بعد شما می‌گویید پدرم در خلوت به شما گفته انبیاء ارث برجای نمی‌گذارند؟ حضرت با این حرف چه می‌خواست بگوید؟ می‌خواست بگوید که شما ادعا دارید که جای پیغمبر نشسته‌اید، پیغمبر یک کتاب اساسی داشت که قرآن بود و شما اگر خلیفه پیغمبر هستید از یک چیز باید سر در بیاورید که آن هم قرآن است ولی شما هیچ از این قرآن سر در نمی‌آورید. شما جاهلید. این‌ها آیات قرآن است و شما نمی‌فهمید. از آن طرف هم که به ناحق این را از من گرفتید پس معلوم می‌شود ظالم هم هستید. هم ظالمید و هم جاهلید. این کاری بود که فاطمه زهرا با طبقه حاکم کرد.

فاطمه (سلام الله علیها) در برابر خواص

حضرت با خواص چه کرد؟ به این‌ها گفت مگر شما ادعا ندارید که صحابه پیغمبر بودید، یار پیغمبر بودید؟ اگر یار پیغمبر بودید، لااقل در اساسی‌ترین وصیتی که پیغمبر کرده باید حرف پیغمبر را گوش بدهید، اساسی‌ترین وصیت پیغمبر به چه چیزی بوده است؟

یکی به قرآن بوده است و یکی به عترت و خانواده‌اش بوده است.^۸ قرآن را که این طوری به آن بی‌اعتنایی کردند و شما هیچی نمی‌گویید، عترتش را هم این طوری لگدمال می‌کنند و چیزی نمی‌گویید. شما چطور یار و رفیق پیامبر بودید؟ این هم رفتار حضرت با خواص بود.

حضرت زهرا به عوام چه گفت؟ این نکته کلیدی بحث اصلی امشب ماست. عوام را متوجه به این کرد که اصلاً شما پیغمبر را برای چه می‌خواستید و اصلاً داستان پیغمبر چه بود؟ اسلام چه بود؟ دین چه بود و قرآن برای چه آمد؟ این‌ها سؤالات ساده و خنده‌داری است، ولی شما می‌دانید مشکل امروز

۶. وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُودَ وَقَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ عَلِمْنَا مَطَاقِ الطَّيْرِ وَأُوتِينَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبِينُ (سوره نمل، آیه ۱۶).

۷. يَرْثُنِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ وَاجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا (سوره مریم، آیه ۶).

۸. إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ وَعِترَتِي أَهْلَ بَيْتِي، وَإِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ (شیخ طوسی، امالی، ص ۵۴۸).



سلسله جلسات با موضوع برای امامت فصل اول: رویاروی ناامان - جلسه سوم

جامعه ما به همین است که همین سؤالات ساده فراموش شده است. خیلی عجیب است و بنده کمی در مورد آن صحبت می‌کنم.^۹

مگر توقع شما از پیغمبر چه بود؟ مثل اینکه شما یادتان رفت که با پیغمبر چه کار داشتید، پیغمبر قرار بود چه کار بکند؟ اصلاً اسلام چه بود؟ شما قرآن را برای چه می‌خواستید؟ پیغمبر را برای چه می‌خواستید؟ مسلمان یعنی چه؟ اسلام یعنی چه؟ این‌ها سؤالاتی بود و چالش‌هایی بود که حضرت زهرا با عموم مردم مدینه مطرح کرد. لذا نشست و یک بار دیگر دین را به این‌ها یاد داد. از خدا هم شروع کرد. معلوم می‌شود هنوز این مردم نسبت به خدا توجه نیستند، خیلی این حرف‌ها عجیب است.

اختلاف در شناخت خدا، ریشه هر دعوای سیاسی

ما فکر می‌کنیم یک دعوای سیاسی است، اصلاً هر دعوای سیاسی و هر اختلافی برمی‌گردد به اینکه ما در مورد خدا باهم اختلاف داریم. همه چیز به دعوای سر خدا و پیغمبر و این‌ها برمی‌گردد. خیلی نکته عجیبی است.

شما اصلاً قرآن را برای چه می‌خواستید و پیغمبر قرار بود چه کار کند؟ پیغمبر آمده بود شکم شما را سیر کند؟ حضرت زهرا طی یک دوره، دین را به این‌ها یاد داد که اصلاً اسلام یعنی چه، خدا کیست و پیغمبر کیست. این احکام دین برای چه است؟ شما یک بار دیگر خطبه فدکیه را بخوانید!^{۱۰} اصلاً نماز برای چه واجب شده است؟ حج برای چه آمده و روزه برای چه آمده است؟ جهاد برای چیست و زکات برای چیست؟ یک بار دیگر این‌ها را به یاد آن‌ها آورد. یک بار دیگر از نو دین را به این‌ها یاد داد. انگار این‌ها اصلاً یادشان رفته بود و نمی‌دانستند قضیه دین داری چه بود!

این‌ها فکر کردند پیغمبر یک آدم خوبی است، آدم پاک و امینی است، دروغ که نمی‌گوید و شارلاتان هم نیست، اهل حزب بازی هم نیست و بچه‌هایش هم آقا زاده نیستند، بگذاریم رئیس باشد، همه هم که او را قبول دارند. این قدر که حرف‌هایش خوب است و چند نفری که گوش کردیم، دیدیم برای ما خوب بوده است!

۹. امشب بحث ما اینجا تمام می‌شود، ولی ما ان‌شاءالله در جلسات دیگری این بحث را در این ایام ادامه خواهیم داد. از فردا ان‌شاءالله مازندران خدمت دوستان در شهرهای مختلف هستیم و هم ان‌شاءالله مشهد و هم دهه‌های بعدی، دهه فاطمیه بعدی این بحث در جاهای دیگری ادامه خواهد داشت و خیلی از عزیزان هم از طریق فضای مجازی بحث را پیگیری می‌کنند. این آغاز یک بحث است. اتمام این جلسه هست، ولی آغاز یک بحث بسیار مهم است.

۱۰. قمی، تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۵۶.



سلسله جلسات با موضوع برای امامت فصل اول: رویاروی ناامان - جلسه سوم

امنیت در مدینه حاکم شد، وضع اقتصادی ما هم بهتر شد، قدرت هم که پیدا کردیم، به پیغمبر رو آوردند و با پیغمبر بودند، ولی انگار این‌ها خیلی پیغمبر را به عنوان پیغمبر قبول نداشتند. انگار پیغمبر هم یک آدمی بود که به قول امروزی‌ها کارزماتیک بود، جاذبه داشت، اقتدار داشت و مردم هم او را دوست داشتند و روی همین حساب با پیغمبر جلو آمدند. اصلاً انگار یادشان رفت که پیغمبر قرار بوده چه کار کند. نکته اصلی بحث اینجاست.

جنگ شناختی

هر فتنه سیاسی و اجتماعی یک پشتوانه‌هایی دارد. امروزه احتمالاً در فضای مجازی زیاد شنیده‌اید، می‌گویند قضیه از جنگ نظامی گذشته و الآن زمان جنگ شناختی است. این اصطلاح را شنیده‌اید؟ چون یکی دو سال اخیر خیلی این مسئله مطرح شده است. الآن دیگر اصلاً به کسی حمله نظامی نمی‌کنند، حتی حمله نرم هم نمی‌کنند. یعنی ما از جنگ نرم هم عبور کردیم، جنگ سخت که بماند. ولی الآن بحث است که جنگ شناختی جنگ نرم هست یا نه؟ الآن جنگ شناختی می‌کنند. یعنی می‌آیند در چیزهایی که در فضای ذهن شما هست دست می‌برند و اصلاً نیازی نیست با توپ و تفنگ با تو درگیر بشوند، آن‌ها را بالا و پایین می‌کنند، چیزهایی که تصورات شما است.

یک سری چیزها را شما قبول دارید و یک سری چیزها را قبول ندارید، به یک سری افراد اعتماد دارید و از یک سری افراد بدتان می‌آید. از بعضی‌ها خوشتر می‌آید، به بعضی چیزها اعتقاد دارید و بعضی چیزها را اعتقاد ندارید. بعضی چیزها را خیلی اعتقاد دارید و بعضی چیزها را کم اعتقاد دارید، کمی در این‌ها دست می‌برند، اصلاً نیازی نیست کسی با توپ و تفنگ بخواهد جایی را بگیرد.

مثلاً در بحث ناموس، می‌گویند ناموس چیست؟ من برای ناموسم رگم را می‌دهم! ناموس چیست! این حرف‌ها را رها کنید. بعد می‌گوید برای چه باید یک مردی بگوید این ناموس من است و می‌ایستم و از او دفاع می‌کنم؟ این هم آدم است. مگر برده تو است؟

سال گذشته در اغتشاشات رسماً این را دست می‌گرفتند و می‌گفتند ما ناموس کسی نیستیم! مردهایشان هم می‌گفتند ما بی‌ناموسیم. البته لازم هم نبود بگویند، تقریباً معلوم بود. می‌گفتند ما بی‌ناموسیم، اصلاً ناموس یعنی چه؟

در ذهن مردم یک واژه هست که محترم است و مقدس است، مهم است، یک کمی پیچ این را شل می‌کنند، اصلاً توپ و تفنگ هم نمی‌خواهد. این خرج هم ندارد. ناموس یعنی چه؟ آدم است و دوست دارد این جواری زندگی کند. به تو چه ربطی دارد؟ تو فضولی، او ناموس کسی نیست، تو فضولی که داری دخالت نسبت به این آدم می‌کنی، تو فکر کردی که ارباب این هستی!

حالا آدم باغیرتی که نسبت به ناموسش حساس است، در ذهن‌ها تبدیل به یک دیکتاتور جبار و احمق نادان و فضول می‌شود. تا حالا فکر می‌کرد خیلی کار خوبی می‌کند که از ناموسش دفاع می‌کند،



سلسله جلسات با موضوع برای امامت فصل اول: رویاروی ناامان - جلسه سوم

ولی الآن حالش به هم می خورد از هرکسی که بخواهد از ناموس دفاع کند و خودش ناموسش را تحویل می دهد. تو می خواستی بجنگی و با کشت و کشتار بگیری، حالا خودش تحویل می دهد. این را جنگ شناختی می گویند.

فاطمه زهرا دید این مردم در شناخت مشکل دارند که اینجا وسط نمی آیند. این ها در جنگ شناختی باختند که این فتنه سیاسی دارد رقم می خورد، می گوید: مردم علی را رها کرده اند، می گویند خوب رها کنند. مگر چه شده است؟ امام را رها کرده اند، خوب رها کرده باشند، امام، امام برای ما نکن. مگر چه شده است؟ خلیفه خدا یعنی چه؟ این نایب برحق پیغمبر است، نایب یعنی چه؟ وصی یعنی چه؟ رئیس تا حالا پیغمبر بود و دیدیم خوب می تواند براند، حالا احساس کردیم کسان دیگری هم هستند که بتوانند خوب برانند، این قدر ماجرا را غلیظ نکن.

خدا و پیغمبر و این ها، رئیس بوده اند و حالا هم یکی دیگر رئیس شده است. چه شده عالم و آدم را به هم دوخته اید، این همه سروصدا که ندارد، آرام باش.

همان لحنی است که مردم مدینه با فاطمه زهرا صحبت می کردند. صداقت را بیاور پایین، چه خبر شده که نایب پیغمبر را گرفته اند، آرام باش. یک کسی تا حالا رئیس بود و ما باور داشتیم که می تواند براند، حالا باور داریم کس دیگری هم هست که می تواند خوب براند و آدم خوبی هم هست. او کاریزما داشت، این هم دارد. مردم از حرف او حساب می بردند، از حرف این هم حساب می برند. پیامبر نماز می خواند، این هم می خواند، نیاز به دعوا ندارد! علی را گرفته اند و در وحی را بسته اند و این حرف ها چیست؟

صحابه ای که پیامبر را رها کردند

اینجا معلوم می شود که این ها اصلاً تا حالا مسلمان نشده بودند. خدا و پیغمبر و نماز برایشان یک حرف مفتی بود، اینجا خودش را نشان داد. خیلی جاهای دیگر هم خودش را نشان داده بود. این ها خیلی عجیب است.

ما با حفظ احترام با برادران اهل سنت خودمان حرف می زنیم. شما چطور در مورد صحابه پیغمبر می گویند این ها هم خوب بودند و معصوم بودند؟

بعضی آیات قرآن را آدم وقتی می خواند معلوم می شود که داستان چیست. اهل سنت می گویند هر کس پیغمبر را دیده، خوب است. حرفش حجت است و سند است و اگر حرفش را گوش بدهید، بهشت می روید. قرآن در سوره جمعه چه می گوید؟ به قول استادمان، می گفت سوره جمعه چاپ ایران را هم نمی گویم، سوره جمعه چاپ سعودی را می گویم.

چون اگر می گویند ایرانی ها در قرآن دست برده اند، بروید و قرآن های مکه را باز کنید ببینید در سوره جمعه این را گفته یا نه؟ می گفت حتی قرآن های چاپ آمریکا و سعودی را بیاورید.



سلسله جلسات با موضوع برای امامت
فصل اول: رویاروی ناامان - جلسه سوم

سوره جمعه می‌گوید پیغمبر خطبه می‌خواند، کسانی که پای خطبه پیغمبر بودند شنیدند یک کاسی و یک چیزی آن پشت هست که ارزان تر است، پیغمبر را رها کردند و دنبال خرید رفتند! مگر این‌ها صحابه نبودند؟ آیات قرآن در مورد این‌ها چه گفت؟ پیغمبر در حال خواندن خطبه بود. مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ مِنَ اللَّهِوَمِنَ التِّجَارَةِ وَاللَّهُ خَيْرُ الرَّازِقِينَ " و می‌گوید: إِنْ كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ اصلاً شما متوجه نیستید. این‌ها را به صحابه پیغمبر گفته و این همه آیات دیگر ما در قرآن داریم. در سوره آل عمران داریم، در سوره توبه داریم، در سوره احزاب داریم که از صحابه پیغمبر بد گفته است.

دقیقاً هم وقتی می‌شکافد می‌گوید، ببیند این‌ها الکی می‌گویند، این‌ها ادعا است. دیدید که موقع نماز جمعه، طرف آمد و گفت دمپایی پاره، آفتابه کهنه همه از سر نماز بیرون ریختند! این معلوم می‌شود که پیغمبر را قبول ندارند. می‌خواهم بگویم قبل از قضیه فدک و سقیفه هم این‌ها امتحان خودشان را پس داده بودند که خیلی باور جدی به پیغمبر ندارند و این جوری هم مسلمان نیستند، این چیز جدیدی نیست. ولی اینجا دیگر به بحران کشیده شد و قضیه حاد شد.

اینجا بی‌اعتقادی به پیغمبر، در این حد خودش را نشان داد که بچه پیغمبر را هم گشتند. این قدر خودش را نشان داد که این‌ها اصلاً پیغمبر را قبول ندارند و برای حرف پیغمبر تره خرد نمی‌کنند. نگاه می‌کنند ببینند چوب، دست چه کسی است، قدرت دست چه کسی است، خیلی از این‌ها در مکه به پیغمبر ایمان آوردند و اسلام آوردند چون فکر کردند پیغمبر خیلی یار دارد و انگار تفنگ دستش است و چوب و چماق دستش است. از سر ترس بود. از اینکه خونشان ریخته نشود. خیلی‌ها سر قضایای دیگر که سکوت می‌کردند و حرف نمی‌زدند، انگار همین بود. برای همین دوباره فاطمه زهرا این‌ها را برگرداند که پیغمبر قرار بود چه کار کند.

نانسان ، ناامام

چرا این مردم ناامام را به جای امام نشانند؟ به خاطر این‌که درکشان و شناختشان دچار مشکل بود. دچار چه مشکلی بود؟ به خاطر این‌که ناانسان را انسان پنداشتند و نا خود را خود فرض کردند. اصلاً درکش نسبت به خودش غلط است، نسبت به هستی غلط است، نسبت به انسان غلط است، نسبت به نیازهایش غلط است، برای همین رئیسش را هم غلط انتخاب می‌کند. امامش را هم غلط انتخاب می‌کند و می‌رود با ناامام دست بیعت می‌دهد.

۱۱. وَإِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا انفَضُوا إِلَيْهَا وَتَرَكُوكَ قَائِمًا قُلْ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ مِنَ اللَّهِوَمِنَ التِّجَارَةِ وَاللَّهُ خَيْرُ الرَّازِقِينَ (سوره جمعه، آیه ۱۱).



سلسله جلسات با موضوع برای امامت فصل اول: رویاروی ناامان - جلسه سوم

چند تا نکته در این زمینه می‌خواهم بگویم، چیزهایی که یادداشت کرده‌ام خیلی زیاد است که چند مورد را سعی می‌کنم اینجا عرض کنم.

ناانسان یعنی چه کسی است؟ ما در مورد انسان گاهی دچار اشتباه می‌شویم. در مورد خودمان دچار اشتباه می‌شویم، در مورد نیازهایمان، خیر و صلاحمان دچار اشتباه می‌شویم، نمی‌دانیم، فکر می‌کنیم این کاری که انجام می‌دهیم برای ما خیر است.

چقدر برای ما پیش‌آمده است که بچه با پدر و مادر درگیر شده و پدر و مادر گفته‌اند این مصلحت تو نیست، زور کرده که اولاد باید همین باشد و رفته چوب آن را هم خورده است؟

بعضی‌ها که خیلی باحال‌اند. دختر به‌زور گفته بود اولاد همین خواستگار را باید جواب مثبت بدهید، پدر و مادر گفته بودند مصلحت نیست، گفته خودم را می‌گشتم. بعد قبول کردند و رفته سر خانه و زندگی، پنج سال بعد با یک بچه برگشته و من شنیدم به مادرش گفته بود آن روزی که گفتم من خودم را می‌گشتم، تو باید می‌گذاشتی من خودم را می‌گشتم، تو که می‌دانستی مصلحت من چیست. بابا تو خیلی دیوانه‌ای! می‌گویند تو که می‌دانستی مصلحت من نیست چرا اجازه دادی من این کار را بکنم؟ من با این عقل پاره‌سنگ دار تو چه کار کنم؟

آدمیزاد آن قدر نادان است که خلاف مصلحت خودش کار می‌کند و هر کس هم که می‌خواهد او را راهنمایی کند، می‌زند او را هم لت و پار می‌کند. یک وقتی می‌فهمد، چرا؟ چون خودش را اشتباه فرض کرده، دوست را اشتباه فرض کرده، منفعت و مصلحت را اشتباه فرض کرده، همه ما اشتباه می‌کنیم و در زندگی همه ما هم پیش‌آمده است. عمیق‌ترین اشتباهی که می‌کنیم در مورد این است که ما اصلاً کی هستیم و چه کاره‌ایم؟

داستان ما و امام که با ناامانها دست بیعت می‌دهیم، از آنجایی شروع می‌شود که خودمان را با ناانسان اشتباه می‌گیریم. تا وقتی که انسان خودش را با ناانسان اشتباه بگیرد، عالم همین است که می‌بینید و به جای امام هم ناامان حکومت می‌کند.

آزادی فرعون

آیه قرآن چه می‌گوید؟ می‌گوید فَاسْتَخَفَّ قَوْمَهُ فَاطَاعُوهُ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ^{۱۳} می‌گوید

فرعون، برای اینکه مردم حرفش را گوش بدهند چه کار می‌کرد؟ چقدر آیات قرآن عجیب است، دریای بیکرانی که هرچه جلو می‌روید تمام نمی‌شود.

۱۳. فَاسْتَخَفَّ قَوْمَهُ فَاطَاعُوهُ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ (سوره زخرف، آیه ۵۴).



سلسله جلسات با موضوع برای امامت فصل اول: رویاروی ناامان - جلسه سوم

می‌گوید فرعون برای اینکه حرفش خریدار داشته باشد یک کار می‌کرد، سطح مردم را پایین می‌آورد و این‌ها در مورد خودشان دچار اشتباه می‌شدند. ناانسان را به جای انسان می‌گرفتند و ناامان را هم به جای امام می‌گرفتند.

فکر می‌کردند آمده‌اند زندگی کنند، بچرند، بخورند، کیف کنند و عیاشی و لب ساحل و پارتی و این‌ها. چه کسی این‌ها را به من می‌دهد؟ فرعون یا موسی؟ موسی که همه‌اش نماز و روزه و چهل روز می‌روم با خدا حرف بزنم و دست به چیزی نزنم و این کار را نکنید و عیاشی هم نداریم.

فرعون است که کیف و حال ما را تأمین می‌کند، حالا رئیس چه کسی باید باشد؟ چه کسی کیف و حال ما را تأمین می‌کند؟ فرعون. پس رئیس چه کسی است؟ فرعون.

کار باید دست چه کسی باشد و چه کسی به فکر من است؟ موسی یا فرعون؟ فرعون.

بینید شیطان چقدر پیشنهادهای قشنگی می‌دهد. می‌گوید با خدا رفاقت نکنید.

شما که یک ماه روزه و گرسنگی در تابستان و گرما را تحمل می‌کنید، بعد قرآن به سر بگیرید و حج بروید و چقدر هزینه و گرما و عرق‌سوز و یک‌کم می‌خواهید با خدا رفیق بشوید، به خدا، نه نمی‌گویید. حال خدا چه می‌گوید؟ می‌گوید پس حالا خمس هم بده! خدایا ما که هیچی نمی‌گوییم تو هم کوتاه بیا، می‌گوید زکات هم باید بدهی! ماه رمضان یک ماه روزه گرفته‌اید، حالا عید شد، خلاص! نه. به شکرانه این که سالم بودید و توانستید روزه بگیرید، باید فطریه بدهید! مالیات این که سالم بودید را هم باید بپردازید!

خدایا، خودت یک کاری می‌کنی که ما باهم رفاقت نکنیم! مرتب باید دست کنیم توی جیبمان و برویم بجنگیم و هرچه رفیق‌تر می‌شود، می‌شود ابراهیم که می‌گوید بچه‌ای را که در سن پیری به تو دادم، باید بگذاری و سر ببری! ما باهم رفاقت نکنیم بهتر است. همان است که می‌گفت خدایا می‌خواهی باهم رفت‌وآمد نکنیم!

شیطان چه می‌گوید؟ کیف و حال، نه خمس و نه زکات، فقط عیاشی کنید. در عربستان سعودی مردم کم‌کم داشتند سروصدا می‌کردند، بن سلمان آمد و جشنواره رقص راه انداخت، قمارخانه‌ها را باز کرد، خواننده‌های عرب می‌آیند، کاباره‌ها و دیسکوها فعال است و عرق‌خوری‌ها آزاد است، می‌زنند، می‌کوبند و می‌رقصند، شورش‌های اجتماعی کم شد، برایشان آزادی آوردند!

بعضی از این احمق‌ها می‌گفتند جمهوری اسلامی از بن سلمان یاد بگیرد! مردم ساکت شدند و آرام شدند! یعنی همه مثل حیوان درهم بلولیم و کیف کنیم. درحالی‌که پیغمبر آمده بود که ما حیوان نباشیم و آدم باشیم، انسان باشیم. مثل اینکه شما از پیغمبر توقع دارید تو را حیوان بار بیاورد!



سلسله جلسات با موضوع برای امامت فصل اول: رویاروی ناامان - جلسه سوم

به امیرالمؤمنین می‌گفتند دو تا سروصدا بکن، یک تابی به این شلاق خودت بده این‌ها به راه می‌آیند! فرمود بله، می‌دانم که اگر تابی به شلاق خودم بدهم و یک رقصی به شمشیر خودم بدهم همه خفه خون می‌گیرند و می‌آیند، ولی لَا أَرَىٰ إِصْلَاحَكُم بِإِفْسَادِ نَفْسِي^{۱۳} قرار نیست شما را بهشت بفرستم به این قیمت که خودم را به جهنم بفرستم. شما آدم هستید و من باید مطابق آدم با شما تا کنم. بعضی‌ها هنوز هم مدل مطلوبشان مدل رضاخانی است و مملکت رضاخان می‌خواهد که نانوا را بکند داخل تنور تا مشکلات حل بشود! این مدل فرعون است، پس جای عقل و شعور کجاست؟ می‌گوید اگر این کار را بکنند، دیگر گرانی نمی‌شود. قرار نیست گرانی نشود، قرار است آدم بشویم، مثل اینکه پیغمبر را می‌خواهید که فقط گرانی نباشد.

امام، آدم ساز

بعد هم فاطمه زهرا را می‌کشند چون فاطمه زهرا مزاحم رفتار آن‌هاست. همین‌ها فاطمه زهرا را کشتند چون مزاحم عشق و حال آن‌ها بود. امنیت حاکم می‌شود، امنیت یعنی چه؟ یعنی مردم راحت خدا را می‌پرستند، نه. یعنی سرمایه‌دار خارجی داخل کشور می‌آید. ناامنی که باشد پول‌هایمان می‌رود. یعنی پیغمبر آمده که امنیت برقرار کند تا پول‌های شما از بین نرود؟ پس شما اصلاً به پیغمبر اعتقاد ندارید و چیزی که شما اعتقاد دارید، پیغمبر نیست! شما اصلاً مسلمان نیستید. مگر پیغمبر آمده امنیت بانک شما را حفظ کند؟

البته اگر به دستورات پیغمبر عمل کنیم و آدم باشیم، امنیت بانک ما هم حفظ می‌شود، ولی اصل این است که ما آدم باشیم، پیغمبر آمده که ما انسان باشیم، اگر هم ما انسان باشیم، همه مشکلات دنیا و آخرت ما هم حل می‌شود. هم مشکلات حل می‌شود، تورم هم حل می‌شود و کسی دزدی و اختلاس هم نمی‌کند، ولی راهش این است که همه آدم باشیم. آنجا را درست می‌کند که اینجا درست شود.

می‌گوید یکی باشد که اختلاس صورت نگیرد، آدم باشیم یعنی چه؟ این ضرب شمشیرش خوب است و از شمشیرش می‌ترسند و دیگر اختلاس نمی‌کنند، علی‌اگر باشد از او حساب نمی‌برند و دعوا می‌شود و ناامنی می‌شود و ناامنی هم باعث می‌شود سرمایه خارجی برود و امنیت کاروکاسبی کم می‌شود و روزها شورش می‌شود و مغازه‌دارها تعطیل می‌کنند. مگر قرار بود یک نفر بیاید که فقط شکم ما را سیر کند؟

۱۳. سید رضی، نهج البلاغه، خطبه ۶۸.



سلسله جلسات با موضوع برای امامت فصل اول: رویاروی ناامان - جلسه سوم

بنی اسرائیل هم مشکلشان با حضرت موسی همین بود. در حد تأمین شکم با موسی کار داشتند. جنگ و دعوا دیگر بس است و با این‌وآن درافتادن را تمام کنید.

به امیرالمؤمنین می‌گفتند ما تو را رئیس کردیم که بیت‌المال را که داشتند می‌خوردند به ما برگردانی! باز شروع کردی که برویم با معاویه بجنگیم و با این‌وآن بجنگیم، ول کن، ما اگر می‌خواستیم بجنگیم که به تو رأی نمی‌دادیم، تو را آوردیم که حواست چهارچشمی به خزانه باشد که آن‌ها غارت نکنند.

علی می‌فرمود خزانه از یک جای دیگر و توسط افراد دیگری خورده می‌شود، باید کار از سرمنشأ درست بشود و ریشه ظلم باید خشک بشود. ولی این‌ها نمی‌فهمیدند که ریشه ظلم معاویه است که می‌خواست فرعون امت بشود. می‌خواست همه را در سطح حیوان بار بیاورد و همه را مانند حیوان بکند. این خیلی فکر کلیدی و مهمی است.

وقتی آدم در مورد خودش دچار سوءتفاهم شد، دیگر نیازی به پیغمبر ندارد. حالا انسان درکش چیست؟ انسان می‌گوید من مسافر ابدیت هستم، مقصد من لقاءالله است، مهم‌ترین نیاز من هدایت است و آدم شدن است. به خدا رسیدن است، رئیس من کسی است که من را به مقصدم برساند. امام یعنی واسطه بین ما و مقصد. آن‌که مقصدش کاباره است، امامش هم می‌شود واسطه او تا کاباره که بن سلمان می‌شود. ما را به کاباره رساندی، خدا خیرت بدهد. جزاک‌الله خیرا. بن سلمان، هم کار او را راه می‌اندازد.

ولی کسی که مقصدش بندگی و قرب الی‌الله و رسیدن به خداست، کسی را می‌خواهد که خودش به آنجا رسیده باشد و راه‌بلد باشد و ببرد. به قول جوان‌های امروزی، رفیق فوق صمیمی خدا باشد. بین او و خدا هیچ حجاب و پرده‌ای نباشد که البته نشانه‌هایی هم دارد.

نشانه‌اش این است که از این‌طرف خدا هرچه می‌گوید عمل می‌کند و بندگی تام و تمام دارد، از آن‌طرف علامت این‌که این به آن مقصد رسیده و حالا می‌تواند ما را ببرد این است که نسبت به غیر خدا احاطه محض دارد و زیر و روی عالم در مشتش است. این می‌شود امام و می‌تواند ما را ببرد.

وقتی من فهمیدم انسان هستم و مقصدم این است، واسطه من هم این است. امام من هم این است. وگرنه امام مزاحم و اضافی می‌شود. درک آدم نسبت به امام عوض می‌شود. یعنی واقعاً به چشم مزاحم به امام حسین نگاه می‌کردند. به چشم مزاحم به فاطمه زهرا نگاه می‌کردند و می‌گفتند این خواب را از ما گرفته از بس جیغ‌و داد و گریه می‌کند و به امیرالمؤمنین گفتند ما تا چه زمانی باید صدای گریه‌های فاطمه را تحمل کنیم؟ پیغمبر از دنیا رفت یک روز، دو روز بس است. حق الناس نیست؟ حضرت علی هم بیت‌الاحزان را برای فاطمه درست کرد و فاطمه می‌رفت بیرون شهر گریه می‌کرد که صدایش مردم را اذیت نکند! کار به جایی رسیده که فاطمه زهرا مزاحم مردم شده است!



سلسله جلسات با موضوع برای امامت
فصل اول: رویاروی ناامان - جلسه سوم

حضرت خوابشان را به هم زده است. کسی که خودش را به خواب زده و نمی‌خواهد بیدار شود، وقتی یک نفر بیاید و او را تکان بدهد، این مزاحم است و ممکن است شمشیر بکشد و طرف را بکشد که بتواند راحت بخوابد. این می‌خواهد بخوابد و اگر می‌خواست بیدار بشود این جوری نبود. مشکل فاطمه زهرا با مردم این بود که این‌ها در شناخت خودشان مشکل داشتند و در جنگ شناختی باخته بودند. این‌ها امام نمی‌خواهند، این‌ها اصلاً خودشان را انسان نمی‌بینند که امام بخوانند.

خودش را یک حیوان می‌بیند، یکی کاباره می‌خواهد، یکی کاه و جو که شکمش را سیر کند و یکی رقص و عیاشی و یکی سایه‌ای که روی سرش باشد. زندگی همین جوری بگذرد و چند صباحی باهم زندگی کنند.

مگر قرار بود ما در دنیا بیاییم و این باشیم؟ مگر پیغمبر برای این‌ها آمد؟ **دَاعِيَآ إِلَى اللّٰهِ**^{۱۴} مگر نبود؟ مگر هدایت‌کننده به سوی خدا نبود؟ مگر روزی چند **بَارَاهِدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ**^{۱۵} نمی‌گویید؟ قرار بود ما با پیغمبر کجا برویم؟ چرا همه چیز یادتان رفت؟

اینجا آدم به امام رو می‌آورد. این داستان امروز ما هم هست. داستان فقط سقیفه نیست. آن روزی روز فرج است و بازگشت امام زمان است که ما، امام بخوایم، چه زمانی امام می‌خواهیم؟ وقتی فهمیدیم کجا باید برویم. بعد می‌بینیم جز امام کسی ما را به آنجا نمی‌تواند ببرد. با استاد اخلاق و عرفان و این‌ها کار حل نمی‌شود، فقط کار امام است. دنیا و آخرت فقط با امام سامان پیدا می‌کند. فقط کار امام است. مگر زندگی ما فقط همین بُعد ظاهری و مادی آن است؟ ابعاد روحی ما چه می‌شود؟

البته این بحث مفصلی است که یک وقتی باید به آن پردازیم. یک اشاره‌ای به قول رسانه‌ای‌ها یک تیزری از این بحث می‌رویم و یک اشاره‌ای به آن می‌کنم و نکته اصلی را عرض کنم و بحث را کم‌کم تمام کنم.

۱۴. **وَدَاعِيَآ إِلَى اللّٰهِ بِإِذْنِهِ وَسِرَآجًا مُنِيرًا** (سوره احزاب، آیه ۴۶).

۱۵. **أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ** (سوره حمد، آیه ۶).



ادبیات معصومین

شما دیدید که در روایت دارد، روایت‌های طبی ما بعضاً محتوای جالبی هم دارد، گاهی عجیب هم هست. مثلاً می‌گوید^{۱۶}: اگر شما شام نخورید، یک رگی در بدن هست به نام رگ عشا، فرمود اگر شام نخورید، این رگ تو را نفرین می‌کند. ولو شده یک لیوان آب به عنوان شام بخور.

این چه مدل حرف زدن است؟ بگو اگر شام نخوری عمر تو کم می‌شود و برای سلامتی تو ضرر دارد، شام حتماً بخورید ولو شده کم بخورید. این که رگی دارید که آن رگ ناراحت می‌شود و تو را نفرین می‌کند و ملکوت و آسمان و خدا و پیغمبر، مثل اینکه فقط می‌خواهید سالم باشید که بیشتر بخورید. شما هستید و یک جهان هستید! من خدا وقتی یک دستور به تو می‌دهم، تو را با جهان هستی نگاه می‌کنم و یک چیزی را به تو می‌گویم. می‌گویم این کار را بکن هم برای خودت خوب است و هم آن رگ که در شکمت هست و من آن را تحت کنترل تو قرار داده‌ام. به آن هم باید برسید و حواست باشد که به آن هم ظلم نکنید.

یک مطلب طبی را که همه می‌فهمند، وقتی امام می‌خواهد بگوید یک چیز دیگری می‌گوید. برای اینکه امام به همه هستی نگاه می‌کند و به همه هستی اشراف دارد. ناامام می‌گوید به خاطر اینکه سیر باشید، بخوابید، سلامتی و امنیت، مگر زندگی فقط همین است؟ ما تا ابد راه در پیش داریم و با همه هستی ارتباط داریم.

می‌گوید صبح جمعه اگر انار بخورید این طور می‌شود.

می‌خواهم بگویم دستورات طبی امام هم با اینکه امام است، ولی فرق دارد، طب امام هم با دیگران فرق می‌کند. می‌گوید^{۱۷}: صبح جمعه اگر انار بخورید شیطان از تو دور می‌شود. بعد انار را که می‌خورید، چطور بخورید.

۱۶. عَنِ الرَّضَا (ع) قَالَ قَالَ: إِنَّ فِي الْجَسَدِ عِرْقًا يُقَالُ لَهُ الْعِشَاءُ فَإِنْ تَرَكَ الرَّجُلُ الْعِشَاءَ لَمْ يَزَلْ يَدْعُو عَلَيْهِ ذَلِكَ الْعِرْقُ إِلَى أَنْ يُصْبِحَ يَقُولُ أَجَاعَكَ اللَّهُ كَمَا أَجَعْتَنِي وَأَطْمَأَك اللَّهُ كَمَا أَطْمَأْتَنِي فَلَا يَدَعَنَّ أَحَدُكُمْ الْعِشَاءَ وَ لَوْ بِلُقْمَةٍ مِنْ خُبْزٍ أَوْ شَرِبَةٍ مِنْ مَاءٍ. (کلینی، کافی، ج ۶، ص ۲۸۹).

۱۷. قَالَ سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ (ع) يَعْزِي الْأَوَّلَ يَقُولُ مَنْ أَكَلَ رَمَانَةً يَوْمَ الْجُمُعَةِ عَلَى الرَّبِيقِ تَوَرَّتْ قَلْبُهُ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا فَإِنْ أَكَلَ رَمَانَتَيْنِ فَثَمَانِينَ يَوْمًا فَإِنْ أَكَلَ ثَلَاثًا فِمِائَةً وَ عِشْرِينَ يَوْمًا وَ طَرَدَتْ عَنْهُ وَسْوَسةَ الشَّيْطَانِ وَ مَنْ طَرَدَتْ عَنْهُ وَسْوَسةَ الشَّيْطَانِ لَمْ يَعْصِ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ مَنْ لَمْ يَعْصِ اللَّهُ أَدْخَلَهُ اللَّهُ الْجَنَّةَ. (کلینی، کافی، ج ۶، ص ۳۵۵).



سلسله جلسات با موضوع برای امامت فصل اول: رویاروی ناامان - جلسه سوم

اهل بیت یک دستمال هم پهن می‌کردند. میوه‌های دیگر را که می‌خوردند اگر کسی اطراف آن‌ها بود، شریک می‌شدند ولی انار فرق می‌کرد، انار داستان عجیب‌وغریبی دارد چون میوه خاصی است. میوه وحدت در کثرت است و میوه عجیبی است.

اهل بیت انار که می‌خواستند بخورند یک دستمال یک‌گوشه‌ای پهن می‌کردند که بچه‌ها نبینند و شریک نشوند. بعد می‌فرمود در هر میوه انار یک دانه آن‌ها میوه بهشتی است باید همه را بخوری که آن یک دانه از دست تو در نرود.

خوب بگویید خاصیتش در خوردن همه انار است! یک ویتامینی است یا یک سوختی به بدن می‌رسد که باید همه‌اش را بخورید.

من امام هستم و من فقط به این بدن فیزیکی تو کار ندارم، من به شیطان هم کاردارم، به بهشت هم کاردارم، به نسبت این میوه با میوه بهشتی‌اش هم کاردارم، من یک چیزی که می‌گویم تمام دنیا و آخرت تو و تمام خلایق را دیده‌ام که گفته‌ام، این فرق من با ناامان است.

بعد می‌گوید این چه فرقی کرد؟ آن‌ها هم گفتند انار بخورید، امام هم می‌گوید انار بخورید! پس مثل اینکه به امام نیاز نداریم، انار هم خوردیم و خوب شدیم. نکته را گرفتید؟ امام کل هستی را می‌بیند و یک چیزی را می‌گوید. وقتی به شما یک چیزی می‌گوید هم قبل و بعد شما را دیده است.

امیرالمؤمنین با مالک در میدان نبرد با دشمن می‌جنگیدند. به خط زدند، مالک شانه‌به‌شانه می‌زد و امیرالمؤمنین هم می‌زد. ضرب دستی که عالم به خودش مثل آن را ندیده بود. یک لحظه در دل مالک آمد که شانه‌به‌شانه علی می‌زنی و جلو می‌آیی، امیرالمؤمنین یک نگاه به او کردند و گفتند: چه است؟ گفت هیچ چیز آقا، برویم. حضرت فرمودند زدن من با زدن تو خیلی فرق می‌کند تو هرکه را جلوی تو رسید زدی و گفתי همه کافر هستند! ولی من نسل او را تا قیامت نگاه می‌کنم، اگر یکی از بچه‌های این شخص متعلق به ما باشد، باید بماند و آن نسل را برساند و نمی‌زنم، تو فقط شمشیر می‌زنی! مالک خودش را جمع کرد. حضرت فرمود ضرب شمشیرت مثل من هست ولی فکر نکن هر دو نفر ما یک کار می‌کنیم، من شیعیان خودم را تا قیامت حفظ می‌کنم و حواسم به همه این‌ها هست. من وقتی ضربه شمشیر را می‌زنم کل هستی را دارم می‌بینم.

امام، واسطه فیض

جنس ارتباط امام با ما، یک چیز دیگر است. امام که فقط رئیس نیست. مثل رئیس بانک که حقوق کارمندان را سروقت می‌دهد، امام هم آدم خوبی است و حقوق را سروقت می‌دهد. امام واسطه



سلسله جلسات با موضوع برای امامت
فصل اول: رویاروی ناامان - جلسه سوم

فیض ماست. می‌دانید این حرف‌ها یعنی چه؟ یعنی الآن که بنده و شما اینجا نشستیم، شما که دارید می‌بینید، این بینایی شما از امام زمان است، این شنوایی شما از امام زمان است. داستان مظلومیت امام حسین با یک فرد عادی که او را می‌زنند خیلی متفاوت است. ما اصلاً این‌ها را متوجه نمی‌شویم. یک جوانی را کف خیابان می‌زنند و ممکن است به طرز فجیعی هم او را بکشند. فرقش با مظلومیتش این است که این قوه‌ای که الآن در دست کسی است که دارد شمشیر وارد می‌کند به بدن حسین، امام حسین خودش دارد اجازه می‌دهد که این قوه را داشته باشد که به او ضربه وارد کند و قوه‌اش را از امام حسین دارد و این واسطه فیض است و وجودش را از این دارد و به قاتل خودش اجازه بودن می‌دهد.

خودش در عوالم وجود قاتلش را حفظ می‌کند. حسین هست که شمر هست و شمر می‌تواند آدم بکشد که دارد حسین را می‌کشد. به عنایت و فیض حسین است که شمر زنده است. این مظلومیتش است که حسین واسطه زنده بودن شمر است و شمر از این علیه خود حسین سوءاستفاده می‌کند. این فرق امام است. امام هم هستی است و نور مطلق است. جنس امام با او متفاوت است. یک وقتی هست کسی رمال است و علم غیب دارد. به یکی نگاه می‌کند و می‌داند که این کجا می‌میرد و کی به دنیا آمده است، نسبت امام با ما این جور نیست. امام فقط علم غیب ندارد، خدا کند به حق فاطمه زهرا روزی سال ما این باشد که امشب به ما عنایت کنند و معرفت به امام را به ما بدهند. امام اگر از زیر و روی من خبر دارد به خاطر این است که از من به من نزدیک‌تر است. واسطه بودن من است.

از من به من نزدیک‌تر است دو تا معنی دارد، خیلی این‌ها عجیب است، اینکه گفتم خدا معرفت را ان‌شاءالله روزی ما بکند، برای همین است. این که از من به من نزدیک‌تر است یعنی از من به من مهربان‌تر است، از من به من آگاه‌تر است و از من به من دلسوزتر است. شادی من او را بیشتر از خودم شاد می‌کند و ناراحتی من او را بیشتر از خودم ناراحت می‌کند. این‌ها که گفتم همه روایت است و الآن روایت آن را برای شما می‌خوانم. چون درک او به من، از من به خودم بیشتر است.

ما چقدر خودمان را دوست داریم که به خطر نیفتیم؟ و ما چقدر درک از خطر داریم؟ چون درک ما کم است، ناخواسته خودمان را به خطر می‌اندازیم. امام درکش از ما بیشتر است، دردش هم بیشتر است. دردش هم از ما بیشتر است. عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ^{۱۸} می‌گوید

۱۸. لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ (سوره توبه، آیه ۱۲۸).



وقتی شما به فشار می‌افتید پیغمبر اذیت می‌شود. به درد می‌افتد چون النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ^{۱۹} از ما به ما نزدیک‌تر است. درد ما را قبل از اینکه ما درک کنیم، درد اوست و او آن را درک می‌کند. دو سه تا روایت بخوانم.

زید شحام می‌گوید در کتاب بصائر الدرجات - که یکی از اساتید ما می‌فرمود من احساس می‌کنم زیر این آسمان بعد از قرآن ما، از این کتاب خواندنی‌تر نداریم. در مورد فضائل اهل بیت است و خیلی کتاب خواندنی است. - بابی دارد با این عنوان که اهل بیت اجل شیعیان را می‌دانند و می‌دانند هر مصیبتی که به هرکسی می‌رسد از کجا رسیده است. یکی از روایاتش این است:

زید شحام می‌گوید من خدمت امام صادق (ع) رسیدم، حضرت به من فرمود: جَدِّدْ عِبَادَةَ رَبِّكَ، وَ أَحَدِثْ تَوْبَةً^{۲۰} این یک عبارت کنایه‌ای است که خودت را آماده کن و پرونده‌ات را جمع و جور کن. توبه‌ات را کرده‌ای؟ می‌گویند من عرض کردم نَعَيْتَ إِلَيَّ نَفْسِي. فدای شما بشوم، یعنی به من می‌گویند که من آماده مرگ باشم؟ یعنی وقت رفتن من است، فرمود: يَا زَيْدُ مَا عِنْدَنَا خَيْرٌ لَكَ حضرت فرمودند خیلی چیزهای بهتری برای تو هست. یعنی از مُردن نترس. أَنْتَ مِنْ شِيعَتِنَا تو شیعه ما هستی. خوش به حالش.

زید می‌گوید گفتم فکیف شیعتنا؟ من شیعه شما باشم؟ حضرت دوباره فرمود أَنْتَ مِنْ شِيعَتِنَا البته شیعه هم مراتب دارد. إِلَيْنَا الصِّرَاطُ وَالْمِيزَانُ وَ حِسَابُ شِيعَتِنَا حساب و کتاب و میزان شیعیان با ماست. نترس، حساب با خود ماست. و فرمود وَ اللَّهُ لَأَنَا أَرْحَمُ بِكُمْ مِنْكُمْ بِأَنْفُسِكُمْ این کلام امام صادق به زید شحام است. شما از زبان امام زمان به خودت این را بشنو.

۱۹. النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ وَأُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ إِلَّا أَنْ تَفْعَلُوا إِلَىٰ أَوْلِيَائِكُمْ مَعْرُوفًا كَانَ ذَلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا (سوره احزاب، آیه ۶).

۲۰. حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عَنْ أَبِي الصَّبَّاحِ عَنْ زَيْدِ الشَّحَامِ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَىٰ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) فَقَالَ يَا زَيْدُ جَدِّدْ عِبَادَةَ وَ أَحَدِثْ تَوْبَةً قَالَ نَعَيْتَ إِلَيَّ نَفْسِي جُعِلْتُ فِدَاكَ قَالَ فَقَالَ لِي يَا زَيْدُ مَا عِنْدَنَا خَيْرٌ لَكَ وَ أَنْتَ مِنْ شِيعَتِنَا قَالَ وَ قُلْتُ وَ كَيْفَ لِي أَنَا أَكُونُ مِنْ شِيعَتِكُمْ قَالَ فَقَالَ لِي أَنْتَ مِنْ شِيعَتِنَا إِلَيْنَا الصِّرَاطُ وَالْمِيزَانُ وَ حِسَابُ شِيعَتِنَا وَ اللَّهُ لَأَنَا أَرْحَمُ بِكُمْ مِنْكُمْ بِأَنْفُسِكُمْ كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَيْكَ وَ رَفِيقُكَ فِي دَرَجَتِكَ فِي الْجَنَّةِ. (صفار، بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۲۶۵).



به خدا قسم رَحِمَ مَنْ بِهِ شِمَا از خودتان به خودتان بیشتر است. بعد فرمود کَانِيَ أَنْظَرُ الْيَكِ الْآنَ
می بینم و رَفِيقَكَ فِي الدَّرَجَاتِ الْجَنَّةِ تو و بهشتت را می بینم با رفیقی که در بهشت با تو هست، من تو را
آنجا می بینم و غصه نخور.

بعضی روایات را هم داریم که می گویند موقع جان دادن امام به عزرائیل می گوید^{۲۱}: این رفیق
ماست، یک وقت با اذیت و آزار او را نبری! من اذیت می شوم اگر او اذیت بشود. این محبت امام است.
یک روایت دیگر دارد از ابن ابی نجران از امام رضا (ع) این روایت را هم بشنوید و در ذهنتان داشته
باشید ان شاء الله به زودی قرارمان در حرم امام رضا (ع) و آنجا این روایت را با هم مرور کنیم.

می گوید از امام رضا (ع) شنیدم که فرمود: **مَنْ عَادَى شِيعَتَنَا فَقَدْ عَادَانَا**^{۲۲} نسبت شیعه را ببین.
کدام شاگردی با استادش نسبتش این است؟ کدام مرئوسی با رئیسش نسبتش این است؟ اصلاً
داستان امامت یک چیز دیگر است. در باطن هستی ارتباط برقرار شده است. این که اینجا یک کسی رئیس
است و دستور می دهد این نیست و جریان خیلی عمیق تر است.

حضرت فرمود کسی با شیعه ما دشمنی کند با ما دشمنی کرده است. یعنی غیرتش نسبت به
شیعه این است و نسبتش با شیعه این است. به این توهین کردی به من توهین کرده ای!
وَمَنْ وَالَّاهُمْ فَقَدْ وَالْآنَا کسی به این ها محبت کند، به ما محبت نشان داده است. **لِأَنَّهُمْ مِمَّا خَلَقُوا
مِنْ طِينَتِنَا** چون این ها از ما خلق شده اند و از گل ما هستند. **مَنْ أَحَبَّهُمْ فَهُوَ مِمَّا هَرَكَسَ** این ها را دوست
داشته باشد از ماست **وَمَنْ أَبْغَضَهُمْ فَلَيْسَ مِمَّا** از این ها بدش بیاید، از ما نیست.
شِيعَتَنَا يَنْظُرُونَ بِنُورِ اللَّهِ شیعه ما به نور خدا نگاه می کنند و در رحمت خدا غوطه ورنند و به کرامت
الهی رستگارند.

این کلام امام رضا (ع) است که ان شاء الله زیارتش به زودی نصیب ما بشود.

۲۱. عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ: دَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ (ع) عَلَى رَجُلٍ مِنْ أَصْحَابِهِ وَهُوَ يَجُودُ بِنَفْسِهِ فَقَالَ يَا مَلِكَ الْمَوْتِ ارْفُقْ
بِصَاحِبِي فَإِنَّهُ مُؤْمِنٌ فَقَالَ أَبَشْرِيَا مُحَمَّدٌ فَإِنِّي بِكُلِّ مُؤْمِنٍ رَفِيقٌ. (کلبینی، کافی، ج ۳، ص ۱۳۶).
۲۲. عَنْ ابْنِ أَبِي نَجْرَانَ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ (ع) يَقُولُ: مَنْ عَادَى شِيعَتَنَا فَقَدْ عَادَانَا وَمَنْ وَالَّاهُمْ فَقَدْ وَالْآنَا لِأَنَّهُمْ
مِمَّا خَلَقُوا مِنْ طِينَتِنَا مَنْ أَحَبَّهُمْ فَهُوَ مِمَّا وَ مَنْ أَبْغَضَهُمْ فَلَيْسَ مِمَّا شِيعَتَنَا يَنْظُرُونَ بِنُورِ اللَّهِ وَ يَتَقَلَّبُونَ فِي رَحْمَةِ اللَّهِ وَ
يَفُوزُونَ بِكَرَامَةِ اللَّهِ مَا مِنْ أَحَدٍ مِنْ شِيعَتِنَا يَمْرُضُ إِلَّا مَرَضًا لِمَرَضِهِ وَ لَا اِعْتَمَّ إِلَّا اِعْتَمَمْنَا لِغَمِّهِ وَ لَا يَفْرَحُ إِلَّا فَرَحْنَا لِفَرَحِهِ
وَ لَا يَغِيبُ عَنَّا أَحَدٌ مِنْ شِيعَتِنَا أَيْنَ كَانَ فِي شَرْقِ الْأَرْضِ أَوْ غَرْبِهَا وَ مَنْ تَرَكَ مِنْ شِيعَتِنَا دِينًا فَهُوَ عَلَيْنَا وَ مَنْ تَرَكَ مِنْهُمْ
مَالًا فَهُوَ لَوْرَثَتِهِ شِيعَتِنَا. (شیخ صدوق، صفات الشیعه، ج ۱، ص ۳).



سلسله جلسات با موضوع برای امامت
فصل اول: رویاروی ناامان - جلسه سوم

و فرمود مَا مِنْ أَحَدٍ مِنْ شِيْعَتِنَا احدي از شیعیان ما نیست که بیمار یمنی شیعه‌ای از ما نیست که به ما محبت داشته باشد و به ما وصل باشد، که اگر مریض بشود يَمْْرَضُ إِلَّا مَرَضَنَا لِمَرَضِهِ ما با مریضی او مریض می‌شویم وَ لَا اِغْتَمَّ اگر غصه دلش را بگیرد إِلَّا اِغْتَمَّنَا لِغَمِّهِ ما هم با غم او غمگین می‌شویم.

تا حالا نسبت به امام رضا چنین نگاهی داشته‌اید که با غصه بروید حرم و پشت پنجره فولاد احساساتان این باشد که او الآن به غصه‌ای که شما دارید از خودتان بیشتر غصه دارد؟ از خودتان دلسوزتر است؟ چقدر دوست دارید گشایش برایتان حاصل بشود؟ امام رضا علاقه به این گشایش را بیشتر از شما می‌خواهد و او بی‌تاب‌تر است. امام است.

وَ لَا يَفْرُحُ إِلَّا فَرِحْنَا لَفَرَحِهِ امامت از اینکه تو خوشحالی، از تو خوشحال‌تر است. مثلاً رفیق ما بچه‌دار شد، رفیق ما خانه دار شد، مشکلتش حل شد.

وَ لَا يَغِيبُ عَنَّا أَحَدٌ مِنْ شِيْعَتِنَا آينَ كَانِ فِي شَرْقِ الْأَرْضِ أَوْ غَرِبَهَا فرمود هیچ‌کدام از شیعیان ما در غرب و شرق عالم باشند، از ما غایب نیستند و دائم حواس ما به آن‌ها هست وَ مَنْ تَرَكَ مِنْ شِيْعَتِنَا دِينًا فَهُوَ عَلَيْنَا فرمود: اگر شیعه ما پیش کسی دین داشته باشد، ما خودمان آن را تأمین می‌کنیم. و فرمود: وَ مَنْ تَرَكَ مِنْهُمْ مَالًا اگر مالی از او بماند ما برنمی‌داریم. فَهُوَ لَوْرَثَتِهِ شِيْعَتُنَا. این مال ورثه‌اش باشد. بدهی‌هایش مال ما، اموالش مال ورثه‌اش باشد.

یک روایت هم از امیرالمؤمنین بخوانم و عرضم را تمام کنم.

ابیربیع هشامی می‌گوید به امام صادق گفتم یک حدیثی از عمرو بن حَمِق که از اصحاب سرِّ امیرالمؤمنین به من رسیده که این از امیرالمؤمنین چیزی پرسیده که باورش برای من سخت است. حضرت گفتند حدیث را بگو. می‌گوید داستان این است.

دخل علی امیرالمؤمنین علیه السلام فرأى صُفْرَةً فِي وَجْهِهِ^{۲۳} می‌گوید عمرو بن حَمِق که به دست معاویه شهید شد و شخصیت بزرگواری بود، یک وقت محضر امیرالمؤمنین آمد که چهره‌اش زرد بود. حضرت فرمودند مَا هَذِهِ الصُّفْرَةُ چرا این قدر زردی؟ فَذَكَرَ وَجَعًا به گفت آقا دردی دارم و مشکل خود را گفت. حضرت فرمود اِنَّا لَنَفْرَحُ لِفَرَجِكُمْ وَ نَحْزَنُ لِحُزْنِكُمْ فکر نکنی من سؤال کردم از تو خبر ندارم؟ نه تنها درد تو را می‌دانم، بلکه من هم همپای تو تمام وقتی‌که درد داشتی درد کشیدم و نمرض

۲۳. قَالَ: دَخَلَ عَلَيَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ (ع) فَرَأَى صُفْرَةً فِي وَجْهِهِ قَالَ: مَا هَذِهِ الصُّفْرَةُ فَذَكَرَ وَجَعًا بِهِ فَقَالَ لَهُ عَلِيٌّ (ع) اِنَّا لَنَفْرَحُ لِفَرَجِكُمْ وَ نَحْزَنُ لِحُزْنِكُمْ وَ نَمْرَضُ لِمَرَضِكُمْ وَ نَدْعُو لَكُمْ فَتَدْعُونَ فَتَقْوَمُنَّ قَالَ عَمْرُو قَدْ عَرَفْتُ مَا قُلْتَ وَ لَكِنْ كَيْفَ نَدْعُو فَتَقْوَمُنَّ فَقَالَ اِنَّا سِوَاءُ عَلَيْنَا الْبَادِي وَ الْحَاضِرُ. (صفا، بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۲۶۰).



سلسله جلسات با موضوع برای امامت
فصل اول: رویاروی ناامان - جلسه سوم

لمرضکم، و ندعو لکم و برای تو دعا هم کرده‌ام. نه تنها برای تو دعا می‌کنم فَتَدْعُونَ فَنُؤْمِنُ تو که دعا می‌کنی من برایت آمین می‌گویم.

این راوی می‌گوید که آخرش برای من غیرقابل فهم بود. یعنی چه که ما دعا می‌کنیم امام زمان آمین می‌گوید؟ شما تاکنون چنین درکی داشته‌اید که امام زمان هر جای عالم که هست آن لحظه بالای سر باشد و زیرش گوشه زیر قبه باشد و شما اینجا دعا کنید و آقا آنجا آمین بگوید. می‌گوید به امام صادق گفتم این قسمت آخر یعنی چه که ما دعا می‌کنیم و او آمین می‌گوید؟ حضرت فرمود: **أَنَا سِوَاءَ عَلَيْنَا الْبَادِي وَالْحَاضِرِ**. برای ما اینجا و آنجا ندارد. همه شما مثل کف دست برای ما حاضر هستید و این طوری نیست که الآن اینجا هستی صدایت به من می‌رسد و اگر بروی پشت دیوار دیگر نمی‌شنوم. هر جا باشی می‌شنوم. دعا کردی من آمین می‌گویم. این را برای امام صادق گفت، حضرت فرمود همین است و درست است.

ربط این قضیه با این داستان و امشب چه بود؟ می‌خواهم شما حضرت زهرا را فقط از زاویه همسری با امیرالمؤمنین نبینید، فاطمه زهرا همسر امیرالمؤمنین هست، ولی قبل از اینکه همسر او باشد، فضیلت اصلی او این است که بالاترین شیعه علی است.

دیدنی به عمرو بن حَمِق فرمود چرا رنگت زرد است؟ گفت من هم همپای تو درد کشیدم، تمام این روزهایی که فاطمه رنگش زرد بود و درد می‌کشید، علی هم درد می‌کشید، مأمور به سکوت بود که نگوید.

البته فاطمه زهرا هم به نوعی مأمور به سکوت بود و از علی کتمان می‌کرد. رو می‌گرفت، خیلی رویش را نشان نمی‌داد ولی در احوال ظاهری او این درد نمایان بود که امام صادق فرمود: مادر ما بعد از پیغمبر تمام وقت سر مبارکش را از درد بسته بود. این یک وقت دیگر باید توضیح داده شود که چرا سر مبارکش را بسته بود که نیاز به تحلیل دارد. چه دردی می‌تواند باشد که نیاز داشته سر را ببندد. این نیاز به بحث دارد.

این حال فاطمه زهراست **مَا زَالَتْ بَعْدَ أَبِيهَا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مُعَصَّبَةَ الرَّأْسِ نَاحِلَةَ الْجِسْمِ مُنْهَدَّةَ الرُّكْنِ بَاكِيَةَ الْعَيْنِ مُحْتَرَقَةَ الْقَلْبِ**^{۲۴} یعنی کمر مادر ما شکسته بود. دائم اشکش جاری بود. **مُحْتَرَقَةَ الْقَلْبِ** جگرش سوخته بود.

۲۴. **زَالَتْ بَعْدَ أَبِيهَا مُعَصَّبَةَ الرَّأْسِ نَاحِلَةَ الْجِسْمِ مُنْهَدَّةَ الرُّكْنِ بَاكِيَةَ الْعَيْنِ مُحْتَرَقَةَ الْقَلْبِ يَغْشَى عَلَيْهَا سَاعَةً بَعْدَ سَاعَةٍ**. (ابن شهر آشوب، مناقب، ج ۳، ص ۳۶۲).



سلسله جلسات با موضوع برای امامت فصل اول: رویاروی ناامان - جلسه سوم

يُغْشَى عَلَيْهَا سَاعَةً بَعْدَ سَاعَةٍ سَاعَتِي يَكُ بارِ مَادِرَ مَا غَشَى مِي كَرْد. اَيْنِ شِيَعَه عَلِي اسْت. اَيْنِ هِر دَرْدِي كَشِيْدَه اَوْلِ بَه عَلِي وَاَرْدَشْدَه، خُوبِ بَفْهَم، رُوضَه رَا خُوبِ بَغِيْرِيْدِ وَ نَگُوِيْدِ جَلُوِي چَشْمِ عَلِي تَا زِيَاْنَه زَدَنْد، فَقَطِ اَيْنِ نَيْسْت. جَلُوِي چَشْمِ عَلِي بَه كَسِي تَا زِيَاْنَه زَدَنْد كِه ضَرْبِ تَا زِيَاْنَه رَا اَوْلِ عَلِي بَا گُوشْتِ وَ پُوسْتَشِ دَرَكِ كَرْدِ وَ بَعْدِ اَوْ دَرَكِ كَرْدِ.

اَيْنِ دَاَسْتَانِ رُوضَه فَاطْمَه اسْت. اَيْنِ رَابِطَه اِمَامِ بَا شِيَعَه اش اسْت، شِيَعَه وَ قَتِي دَرْدِ مِي كَشْدِ، اِمَامِ مَحْزُونِ وَ غَصَه دَارِ اسْت. حَالَا فَاطْمَه بَاشْد؟ اَزِ هَمَه هَسْتِي خُدا يَكِ فَاطْمَه رَا بَه عَلِي دَاَدَه كِه كُفُوِ اَوْ بَاشْد، مِي گُوِيْدِ هِر وَ قَتِ بَه اَوْ نَگَاَه كَرْدِمِ غَمِ هَاِي عَالَمِ اَزِ دَلَمِ رَفْتِ.
يَا عَلِي اَمِشَبِ شَبِ آخِرِ اسْت. چَه حَالِي اسْتِ اَمِشَبِ اَمِيْرَالْمُؤْمِنِيْنَ، شَبِ وَ دَاعِ بَا فَاطْمَه اسْتِ وَ فَاطْمَه فَرْدَا بَه حَسْبِ ظَاْهَرِ رَا حْتِ مِي شُودِ. دَرْدَهَاِي فَاطْمَه تَمَامِ مِي شُودِ، وَ لِي دَرْدَهَاِي عَلِي اَزِ فَرْدَا شُرُوعِ مِي شُودِ.

عَرَضِ رُوضَه مِنْ چَنْدِ خَطِي بَاشْد كِه هَمِ شِيْخِ طُوسِي وَ هَمِ شِيْخِ مَفِيْدِ نَقْلِ كَرْدَه اَنْد، اَزِ وَ قَتِي كِه اَمِيْرَالْمُؤْمِنِيْنَ مِثْلِ فَرْدَا دَاَسْتِ فَاطْمَه رَا دَفَنْ مِي كَرْدِ **فَلَمَّا نَفَضَ يَدَهُ مِنْ تُرَابِ الْقَبْرِ**^{۲۵} هَمَه مَدِيْنَه بَاشِيْدِ، دَرِ اَنْ مَنَزْلِ خَلُوتِ وَ سُوتِ وَ كُورِ كِه اَصْلًا بَه اَنْ نَمِي خُورْدِ كِه دَاَرَنْدِ يَكِ مُسْلِمَانِ رَا غَسْلِ مِي دَهَنْدِ، چَه بَرَسْدِ بَه دَخْتَرِ رَسُوْلِ اللهِ، عَالَمِ هِيْجِ غَسْلِي اَيْنِ قَدْرِ سُوتِ وَ كُورِ بَه خُودَشِ نَدِيْدَه اسْت. اَيْنِ قَدْرِ اَرَامِ وَ بِي سِرُوصَدَا بَرِگَزَارِ شُدِ.

عَلِي عَلِيَه السَّلَامِ فَاطْمَه رَا بَرْدِ اَرَامِ دَفَنْ كَرْدِ وَ اَزِ قَبْرِ بِيْرُونِ اَمْدِ. دَسْتِ مَبَارَكَشِ خَاكِي شُدَه، يَكِ دَسْتِي تَكَانِ دَاَدِ اَزِ اَيْنِ خَاكِ وَ هَاَجِ بِيْهِ الحُزْنُ يَكِ دَفْعَه غَمِ عَالَمِ دَلِ عَلِي رَا پَرِ كَرْدِ. **وَ اَرْسَلَ دُمُوعَهُ عَلِي حَدِيْهِ** دِيْدَنْدِ عَلِي مِثْلِ اَبْرِ بَهَارِ دَاَرْدِ گَرِيَه مِي كَنْدِ. هَمَه عَالَمِ بَمِيْرِدِ وَ اَشَكِ بَه چَشْمِ تُو نِيَاِيْدِ يَا عَلِي، فِدَاِي دَلِ سُوخْتَهَاتِ. فِدَاِي دَاغِ دَلْتِ. حَتْمًا فَاطْمَه زَهْرَا اَزِ عَرَشِ دَاَرْدِ مِي گُوِيْدِ فَاطْمَه بَه قَرْبَانِ تُو بَشُودِ، گَرِيَه نَكْنِ، مِنْ جَانِمِ رَا تَقْدِيْمِ كَرْدِمِ كِه حَزْنِ بَه دَلِ تُو نِيَاِيْدِ، نَبِيْنِمِ اَيْنِ طُورِ دَلِ شَكْسْتَه بَاشِي عَلِي جَانِ. نَبِيْنِمِ كِه اَشَكِ تُو جَارِي بَاشْد.

اَيْنِ رَا هَمِ بَدَانِيْدِ كِه يَكِ سَرِّي اسْتِ وَ مِنْ فَقَطِ يَكِ اَشَارَهَاِي بَه اَنْ مِي كَنْمِ. اَيْنِ هَا هِر وَ قَتِ يَكِ حَالِ اِنْقِطَاعِ اَيْنِ شَكْلِي پِيْدَا مِي كَنْنِدِ، بَرْمِي گَرْدَنْدِ وَ بَا پِيْغَمْبَرِ حَرْفِ مِي زَنْدِ وَ دَرْدِ دَلِ مِي كَنْنِدِ.

۲۵. **فَلَمَّا نَفَضَ يَدَهُ مِنْ تُرَابِ الْقَبْرِ هَاَجِ بِيْهِ الحُزْنُ فَارَسَلَ دُمُوعَهُ عَلِي حَدِيْهِ وَ حَوَّلَ وَجْهَهُ اِلَى قَبْرِ رَسُوْلِ اللهِ (ص) فَقَالَ السَّلَامُ عَلَيكَ يَا رَسُوْلَ اللهِ مِنْنِي وَ السَّلَامُ عَلَيكَ مِنْ اَبْنَتِكَ وَ حَبِيْبَتِكَ - وَ قُرَّةِ عَيْنِكَ وَ زَائِرَتِكَ وَ الْبَائِتَةِ فِي التَّرِي بِبُقْعَتِكَ وَ الْمُخْتَارِ لَهَا اللهُ سُرْعَةَ اللّٰحَاقِ بِكَ قَلَّ يَا رَسُوْلَ اللهِ عَنْ صَفِيْتِكَ صَبْرِي وَ صَعْفَ عَنْ سَيِّدَةِ النِّسَاءِ تَجَلْدِي.** (شِيْخِ مَفِيْدِ، اِمَالِي، ص ۲۸).



سلسله جلسات با موضوع برای امامت
فصل اول: رویاروی ناامان - جلسه سوم

فقط یک اشاره می‌کنم که روی تل زینبیه هم یادتان هست که رو کرد به مدینه و فرمود^{۲۶}: یا رسول‌الله! هذا حسینک این را انگار زینب از پدرش یاد گرفت، زمانی که علی داشت مادر زینب را دفن می‌کرد. دید که بابا خیلی بی‌قرار است. فهمید وقتی خیلی بی‌تاب می‌شود باید با پیغمبر حرف بزند. دید پدرش هم رو کرد به سمت قبر پیغمبر و صدا زد: السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، عَنِّي وَعَنِ ابْنَتِكَ وَحَبِيبَتِكَ از جانب خودم و دختری که تو سلام می‌دهم و قره عینک و زائریتک نور چشمت و زائرت به تو رسید. وَ الثَّابِتَةُ فِي الثَّرَى بِبُقْعَتِكَ، الْمُخْتَارِ اللَّهُ لَهَا سُرْعَةَ اللَّحَاقِ بِكَ این دختر خیلی شتاب داشت برای اینکه به تو متصل بشود. به تو رسید. از حال فاطمه گفت و بعد حال خودش را در یک خط این جور ی گفت: قَلَّ يَا رَسُولَ اللَّهِ عَن صَفِيَّتِكَ صَبْرِي فقط همین قدر بگویم این اسطوره صبری که به نام علی می‌شناختی، صبرش تمام شد.

همه جا با تو بودم و هم زخم‌ها را برداشتم. از روز اولی که تو گفتی من پیغمبرم، پابه‌رکاب بودم و شمشیر زدم و زخم برداشتم، ولی امروز صبر من تمام شده است. وَ صَعَفَ عَن سَيِّدَةِ النَّسَاءِ تَجَلُّدِي من سیده النساء العالمین را با دست خودم زیر خاک کردم یا رسول‌الله. من دیگر علی قبل نمی‌شوم، من دیگر زندگی ندارم و آرامش ندارم...
و صلی الله علیک یا فاطمه الزهرا

۲۶. فلما نظر النسوة إلى القتلى، فو الله لا أنسى زينب بنت علي عليهما السلام و هي تندب الحسين و تنادى بصوت حزين و قلب كئيب: يا محمداه، صلی علیک ملیک السماء، هذا حسینک مرمل بالدماء، مقطّع الأعضاء، و بناتک سبایا، إلى الله المشتكى، و إلى محمد المصطفى، و إلى علی المرتضى، و إلى فاطمة الزهراء، و إلى حمزة سيد الشهداء... (بحرانی اصفهانی، عوالم العلوم، ج ۱۱، قسم ۱، ص ۹۶۴).